

## واتساپ

صحنه دو قسمت است . شاید دیواری صحنه را به دو نیم کرده باشد که ما میتوانیم در قسمت راست صحنه اتاق خواب و در قسمت چپ صحنه حال و پذیرایی یک خانه را ببینیم ، یک چمدان درست در پیشانی صحنه و بین دیوار وسط روی زمین قرار دارد ، در اتاق خواب زن مشغول کاریست و در پذیرایی هم مرد گوشی همراه خود را به دست دارد و قدم میزند ، مرد به اتاق خواب سرک میکشد ...

مرد : نخواییدی ؟

زن : میخوام قرصمو بخورم ، تو چکار میکنی ؟

مرد : یه کم نوشتنی دارم ، تو بخواب !

زن : شب به خیر !

مرد : شب به خیر عزیزم !

( مرد به پذیرایی باز می گردد و زن لیوانی آب برداشته و قرصی میخورد ، مرد گوشی همراه را باز کرده و یک پیام مینویسد . از این پس در صحنه سکوت محض جاری میشود و ما فقط نوشته های چت را روی پرده میبینیم )

مرد : هستی ؟

مرد : الووووووو !

مرد : سلام !

مرد : 

مرد :



( زن قرص میخورد و با عجله گوشی خود را برداشته و جواب می دهد )

زن :

سلاممممممممممم

زن :

ببخش دیر جواب دادم . خوبی ؟

مرد :

ترسیدم



زن :

گوشی پیشم نبود .



مرد :



زن :

منم !

مرد :



زن :

خو منم !

مرد :

تو چی ؟

زن :

همون که گفتی ...

مرد :

بگو ...

زن :



مرد :

کجاست ؟

زن :

بیرونه .

مرد :

میتونی بیای بیرون ؟

زن :

نه .

مرد : چرا ؟

زن : شک کرده !

مرد : مگه نمیگی بیرونه ؟

زن : می ترسم



مرد :

زن : چرا گریه میکنی گلم ! ؟



مرد : دلم برات تنگ شده !



زن :



مرد :

زن : ببین ...

مرد : جانم !

زن : من نمیتونم طلاق بگیرم !

مرد : یعنی همینطور ادامه بدیم ؟



زن :

مرد : الان سه ماهشه نه ؟ اگه شبیه من شد چی ؟

زن : اگه شبیه تو شد چی ؟



مرد :

زن : نه .



مرد : میخوام صداتو بشنوم

زن : نه .

مرد : مگه نمیگی بیرونه!؟

مرد : چرا ج نمیدی؟

مرد : داری با کی چت میکنی؟

مرد : کجا رفتی؟

مرد : زنگ بزنگم؟

مرد : الووووووووووو



مرد :



مرد :

زن : ( در طول اس ام اس های مرد ، زن گوشی را روی تخت گذاشته و از روی تخت بلند میشود آرام کنار دیوار وسط صحنه می آید و سرک می کشد ، مرد متوجه بلند شدن او میشود و فوراً روی مبل لم می دهد ، زن از پشت دیوار به او نگاه میکند و گمان میکند به خواب رفته ، صدای زنگ موبایل بلند میشود ، زن سراسیمه سراغ موبایل می آید و صدایش را قطع میکند اما مرد بالای سرش رسیده است )

مرد : تو اداره خیلی سعی کردم سر از گوشیش در بیارم ، اما همیشه قفل بود ، برای همین مجبور شدم توی یک لحظه غفلت سیم کارتشو در بیارم و یه سیم کارت سوخته بجاش بگذارم . . . منو ببخش عزیزم ، شک خوره ی آدمهاست ( سیم کارت یکی از گوشی ها را از درون گوشی بیرون

میکشد و جلوی پای زن میگذارد ) امیدوارم اون حروم زاده ای که توی شکمته شبیه اون در بیاد ، اگه اینطور باشه با عشق بزرگش میکنه ...

( مرد چمدان را بلند کرده ، مقابل پرده ی بزرگی که پیامها را نمایش می دهد می ایستد ، زن هم پیامها را روی پرده می بیند ، مرد با چمدان از صحنه خارج میشود ، زن گریه ی شدیدی می کند و روی تخت رها می شود )

## تابلوی ۲

همان صحنه به گونه ای دیگر تکرار میشود . اما این بار دو چمدان در پیشانی صحنه و بین دیوار وسط روی زمین قرار دارند ، در اتاق خواب زن مشغول کاریست و در پذیرایی هم مرد گوشی همراه خود را به دست دارد و قدم میزند ، مرد به اتاق خواب سرک میکشد ...

مرد : نخواییدی ؟

زن : میخوام قرصمو بخورم ، تو چکار میکنی ؟

مرد : یه کم نوشتنی دارم ، تو بخواب ! مگه صبح نمیخوای بری خونه مامان ؟

زن : پاک یادم رفته بود ، شب به خیر !

مرد : شب به خیر عزیزم !

( مرد به پذیرایی باز می گردد و زن لیوانی آب برداشته و قرصی میخورد ، مرد گوشی همراه را باز کرده و یک پیام مینویسد . از این پس در صحنه سکوت محض جاری میشود و ما فقط نوشته های چت را روی پرده میبینیم )

مرد : هستی ؟

مرد : الووووووو !

مرد : سلام !



مرد :



مرد :

( زن قرص میخورد و با عجله گوشی خود را برداشته و جواب می دهد )

زن : سلاممممممممممم

زن : ببخش دیر جواب دادم . خوبی ؟



مرد : ترسیدم

زن : نترس بابا ، گوشی پیشم نبود .



زن :



مرد :

زن : منم !



مرد :

زن : خو منم !

مرد : تو چی ؟

زن : همون که گفتی ...

مرد : بگو ...



زن :

مرد : کجاست ؟

زن : خوابه .

مرد : میتونم زنگ بزنم ؟

زن : نه .

مرد : چرا ؟

زن : شک کرده !

مرد : مگه نمیگی خوابه ؟

زن : می ترسم



مرد :

زن : چرا گلم ! ؟

مرد : دلم برات تنگ شده !



زن :



مرد :

زن : ببین ...

مرد : جانم !

زن : قبول کرده طلاق بده !

مرد : زن من قبول نمیکنه !

زن : پس چکار کنیم ؟

مرد : فعلا همینطور ادامه بدیم !



زن :

مرد : سه ماهشه نه ؟ اگه شبیه من شد چی ؟

زن : اگه شبیه تو شد چی ؟



مرد :

زن : نه .



مرد : میخوام صداتو بشنوم

زن : نه .

مرد : مگه نمیگی خوابه ؟ آروم حرف میزنیم !

مرد : چرا ج نمیدی ؟

مرد : داری با کی چت میکنی ؟

مرد : کجا رفتی ؟

مرد : زنگ بزنم ؟

مرد : الووووووووووووو



مرد :



مرد :

( صدای زنگ تلفن شنیده می شود ، زن فوراً "گوشی را بلند کرده و از زیر ملافه بیرون می

آید )



- مرد : ( آرام ) سلام ، میتونی حرف بزنی !؟
- زن : دیوونه ، اگه بیدار شد چی ؟
- مرد : فعلا که نشده ، صبح بیا پیشم ، میخواد بره خونه مادرش !
- زن : دیوونه بازی در نیار ، مگه امروز اونجا نبود ؟
- مرد : مامانش مهمان داره میخواد بره کمکش ، منم مرخصی گرفتم ، ساعت نه صبح منتظر تم ، همینکه رفت اس میدم !
- زن : میتروسم ، امروز هم با کلی ترس و لرز اومدم .
- مرد : ( شک میکند ) تو چرا صدات اینطوری شده ... ؟ الووووووووو
- زن : ( در حال حرف زدن کم کم نزدیکش می آید ) صدام چطوری شده ؟ صدام شبیه زنت شده نه !؟ ( گوشه را زیر پای مرد می اندازد ) این گوشه رو تو اتاق خوابم پیدا کردم ! خانم اونقدر هول کرده که یادش رفته گوشیشو ببره ... ( یکی از چمدانها را بلند می کند ) بهش بگو نگران نباشه من حاضرم طلاق بگیرم !
- ( مرد هم چمدان دوم را بلند می کند ، به هم پشت میکنند و هر کدام به سمتی حرکت می کنند ، صدای زنگ گوشی مرد از اتاق پذیرایی شنیده میشود ، لحظه ای بعد صدای گوشی زن هم از اتاق خواب به گوش می رسد ، زن و مرد هر دو مردد می مانند ، باز می گردند ، زن چمدان را در پیشانی صحنه می خواباند و مرد هم چمدانش را روی چمدان زن می خواباند و هر دو همزمان سراغ گوشی هایشان می روند و جواب می دهند )
- زن : این وقت شب !؟ الان پشت در خونه ای !؟ ببین ، از روی دیوار پیر تو باغ ، منم الان میام اونجا چرا اینجاست ، آقا جان ما اوپن مایند تشریف دارن ، راحت باش عزیزم ...

مرد : سلام ، نه عزیزم راحت باش ، چرا هستش ، ما این مسائل رو با هم حل کردیم ...

( صدای زنگ خانه شنیده میشود )

زن : ( با خودش ) ای وای ، این چرا زنگ زد ، من که گفتم از روی دیوار بیاد !

مرد : ( همچنان مشغول معاشقه ی تلفنیست ) کاش میتونستم الان پیام اونجا ، جدی میتونم؟! ( دوباره صدای زنگ ) گوشه ، کیه

تو این ساعت ؟ میری باز کنی یا من برم ؟

زن : من میرم عزیزم ... ( زن میرود در را باز میکند )

مرد : ( گفتگوی تلفنی ) تا نیم ساعت دیگه میام ، فعلا ، باشه باشه عزیزم ... ( گوشی را قطع میکند و پشت سر

همسرش به طرف در میرود ، پیرمرد را می بینیم )

پیرمرد : ببخشید این وقت شب مزاحمتون شدم ، داشتم از اینجا رد میشدم که دیدم یه مرد داره از دیوار

خونه تون میره بالا ، گمونم دزد بود ، تا گفتم داری چکار میکنی فرار کرد و رفت ، گفتم

بهتون اطلاع بدم مواظب باشید ، آخه ناامنی زیاد شده این روزها ...

زن : خیلی خب ، از تذکرتون ممنونم ، حالا ...

مرد : میدونید ساعت چنده ؟ دو و نیم صبح ! حالا میتونید برید آقا ... ! ( پیرمرد با تعجب نگاهی به آنها می

اندازد و خارج میشود ) من میرم بیرون ، تو هم اگه مهمان داری ... شبت با عشق ...

تاریک میشود